

بر آمد بر آن پیکر چون نگار  
 سلیمان شده باد صرصر سوار  
 متوجه تعبیه سپاه کشور کیر گردید . چوهه سلطان تکلو و حسین خان  
 شاملو و تبرک خان شاملو و حمزه سلطان ذوالقدر و حمزه سلطان تکلو و احمد -  
 سلطان استاجلو و احمد سلطان افشار و محمد خان ذوالقدر اوغلی و [حسن دور غوداوغلی  
 و ملک بیک خوبی] ، بعضی در میمنه و بعضی در میسره قرار گرفتند و عرابه های پراز  
 ضرب زن فرنگی در پیش صف سپاه باز داشتند . جیش قزلباش چون ذرات آفتاب  
 بی شمار و به سان قطرات سحاب بسیار ، همه چون شیر و پیل قوی بال و بز رک  
 هیکل و مثال هژبر و ببر سنگدل و آهنین چنگک و مانند پلنگ و کرک تیز چنگک .

## نظم

همه کرک زادان درنده خوی  
 ربوده ز شیران درنده گوی  
 همه زود خشمان دیر آشتی  
 سرشته ز خشم اند پنداشتی  
 عبیدخان و کوچم خان نیز سپاه خود را بیاراستند .

## نظم

ز سوی دگر ازبکان دلیر  
 رسیدند مانند غرنده شیر  
 همه سبز چشمان به رخسار زرد  
 نشانیده بر کهر با لاجورد  
 پراز چین دو ابروی پر مویشان  
 نهان چشم در زیر ابرویشان  
 ز خط صفحه چهر شان بی نیاز  
 ز نخشان به جای محاسن دراز<sup>۳</sup>  
 همه جغد چشم و همه دیو روی  
 همه چشم همه شوم روی<sup>۴</sup>

۱ - م : و پیرقلی سلطان شاملو و یعقوب سلطان قاجار و محمد سلطان شرف الدین اوغلی  
 و حسن سلطان ذوالقدر اوغلی .

۲ - س : تند خوی - م این کلمه را ندارد .

۳ - این بیت در نسخه چاپی نیست .

۴ - این بیت مغلو و ناقص نیز در نسخه چاپی نیست .

همه روی بر رویشان موی نه  
 به سان کدو فرق بی مویشان  
 بجز کرد نکبت در آن روی نه  
 پراز چین به سان سپر رویشان  
 همه گنده پیران امرد نمای  
 سرشته زنج جمله سر تا به پای

عبیدخان از تمامی مملکت ماوراءالنهر و کاشغر و ترکستان و اندجان و اطرار  
 و سیران و قامل<sup>۱</sup> و طرفان و قلماق و قازاق و ازدشت قبچاق و قرقر، لشکر بی شمار جمع  
 آورده بود. چنانچه از خروج چنگیزخان تا این زمان لشکر به این کثرت از آب-  
 آمویه عبور نکرده بودند.

## نظم

زیاده ز مور و فزون از ملخ گرفته همه کوه و هامون و شخ  
 عبیدخان و کوچم خان در قلب قرار گرفتند و در جوانقار براق خان و فولاد-  
 سلطان و عبدالعزیز سلطان و عبداللطیف سلطان را بازداشت و در برانقار جانی بیگ  
 سلطان و گیلدی محمد سلطان و ابوسعید سلطان را مقرر کردند. سو نچک محمد سلطان  
 به اتفاق قنبر علی بی و شیخ درویش بی و رستم قلی بی در طرح گذاشته و طبل خواجه  
 و قراجه بهادر به قراولی مقرر شدند و دیگر سلطانان و میران مثل کسکن قرا-  
 سلطان و قمش اوغلان و تنیش بی<sup>۲</sup> و سیدم میرزا و جغتای بهادر و بیاقو بهادر و حافظ  
 قنقراط و شیخ ابوسعید افراسیاب که هر کدام رستمی بودند به جای خود قرار  
 گرفتند. آنگاه از طرفین صوت نقاره و نفیر و آواز صورن بهادران در میدان  
 دار و کیر به گوش حاضران سپهر مستدیر رسید.

## نظم

ز بانگ نفیر قیامت نهاد جهان شد گرفتار طوفان عاد

۱ - م، س: قابل.

۲ - م: قمیش سلطان و تلمیش بی.



کجاک برد هل فتنه بنیاد کرد  
 دهل دست بر سر زد و داد کرد  
 هر دو لشکر چون دریای اخضر به موج آمده بر یکدیگر حمله کردند  
 و مردان شیردل و گردان صف گسل بر یکدیگر آویختند. جنگی پیوست که چشم  
 بسیط غبرا از شدت و صدمت سم ستوران آهنک هوا نمود و نعال مرا کب آن مقدار  
 گرد و غبار انگیخت که آفتاب جهانتاب در نقاب غبار مستور گشته چهره نگشود.

## نظم

ز گردی که بر چرخ دوار شد  
 بر او برج خاکی نمودار شد  
 در آن عرصه گاه از غبار سپاه  
 سراسیمه شد برق و کم کرد راه  
 حسام در میان غبار رزمگاه از لمعان برق در میان ابر سیاه نشان می داد و  
 زبان سنان در قبضه مبارزان از شهاب ثاقب سخن می گفت. تیرها چون سپاه ملخ  
 فضای صحرا را سیاه کرده نقاب کحل بر رخسار آفتاب می بست. پیکانهای آبدار  
 چون پند ناصحان در دلهای مبارزان می نشست.

## نظم

ز تندی خدنگ از نظرها نهان  
 رسیدی چو تیر اجل ناکهان  
 شده نیزه ها کاخ تن راستون  
 ستونی کاز آن شد بنا سرنگون  
 نی نیزه از تیغ گردون شکاف  
 شده ناوک از بهر تیر مصاف  
 تفک همچو اژدر سر پرز قهر  
 دهان پرز آتش درون پر زهر  
 لشکر قیامت اثر قزلباش [ کمر بندگی بسته ]<sup>۱</sup> ، با صرصر جلادت، آتش  
 جنگ را بر می افروختند و عساکر برق مآثر از بک به پیکان خدنگ مرک آهنک  
 عقد ثریا را بر کمر جوزا می دوختند. در آن اثنا، جانی بی سلطان، باجمعی از  
 ازبکان پای جلادت پیش نهاده بر امرای تکلو حمله آوردند. در اثنای گیرودار،  
 شکست بر امرای قزلباش واقع شد. در آن اثنا، سالک طریق پردلی، عمده سلطان

شرف الدین اوغلی از اسب افتاده یکی از ملازمان او را سوار ساخت و حسن سلطان دور غود اوغلی<sup>۱</sup> به مدد وی رسیده به جنگ مشغول شد. آخر الامر امرای تکلو فرار نمودند. جانی بیک سلطان ایشان را از پیش برداشته در پس صف سپاه نصرت شعار رانده استران اردو بازار را به تیر گرفتند.

## نظم

شتر بس که خوردی به تن تیر پر  
شتر مرغ شد از پرش هر شتر  
ز پیکان نبودی گرش عذر لنگ  
پریدی شتر بر هوا چون کلنگ  
مبجروح و بی روح گردانیدند. امرای دست چپ نیز فرار کردند. چنانچه یعقوب سلطان قاجار<sup>۲</sup> و ملک بیک خوبی تا دامغان و سمنان به هیچ جا آرام نگرفتند. بعد از فرار جوانقار، شاه دین پناه قطب وار در مقام خود قرار گرفته اصلاً تغییر به حال خود راه نداد.

## نظم

شاه با خاصان خویش استاده در قلب سپاه  
باقدر چون سرو و روی نازه چون کلبرک تر  
جبهه اش از قلب تابان همچو ماه آسمان  
فتنه را سر کرده آن سر فتنه<sup>۳</sup> دور قمر  
تیغ جوهر دار او را از غضب چین در جبین  
دشمن بی جوهرش را از حسد خون در جگر  
توپچیان و تفنگچیان که در پیش صف ایستاده بودند، به واسطه آن که از بک

۱ - م : ذوالقدر اوغلی .

۲ - م : یعقوب جان .

۳ - س : سر کرده



از برابر [ در نیامدند ] از تفنگ انداختن متقاعد شدند و در محل خود توقف نمودند و ظلمت غبار به مرتبه‌ای رسید که تمیز دوست و دشمن ، در آن انجمن ، به دشواری میسر می شد .

## نظم

هوا شد سیاه از غبار سمند  
بر آمد یکی تیره ابر بلند  
ز بس گشت گوی فلک گردناک  
گران گشت و افتاد بر روی خاک  
بعد از زمانی که تیرگی هوا بر طرف و روشنی ظاهر گشت ، علم سفیدی که جمعی در گرد آن ایستاده بودند به نظر شاه دین پناه در آمده بر آن حضرت ظاهر شد که عبید خان در پای آن علم است . شاه دین پناه سپاه را به دفع آن روسیاه فرستاد . غازیان دولتخواه و قورچیان رزمخواه همه تیغها آخته بر عبید و کوچم تاختند .

## نظم

بر آن تنگ چشمان نهادند تیغ  
نخوردند بر جان ایشان دریغ  
به نوعی سر انداختن عام شد  
که میدان پراز شلغم خام شد  
و سپاه عبیدخان و کوچم خان نیز به مدافعه در آمدند و آنگاه از طرفین شاهد دور از ترحم شمشیر نقاب ظلمانی از چهره نورانی گشود و به قصد جان بی-دلان جلوه گری آغاز نمود . کمان پشت به جانب دشمن بد کمان کرده مصحوب قاصد سریع السیر تیر خبر واقعه ناگزیر به کشور دل صغیر و کبیر ارسال فرمود . چون معرکه کارزار به تیغ آشبار قورچیان گرم گردید و باد مراد بر پرچم غازیان با اقبال وزید و رایحه فتح به مشام دلاوران با احترام رسید ، عبید خان و کوچم خان از میدان محاربه روگردان شده راه گریز پیش گرفتند .



## نظم

زمیدان شاهی گریزان عبید      ز جولان شاهی به کردار صید  
 سراسیمه خانان کردن ستیز      بیکبار کردند رو در گریز

منقول است که در آن اثنا که لشکر قزلباش فرار نمودند ، سرداران از بکیه و دشمنان خاندان صفویه نزد عبیدخان آمده بشارت فتح و ظفر به وی رسانیدند. مشارالیه گفت که سیاهی از دور می بینم و مدتی است که بر جای ایستاده در حرکت نیامده. ظاهر آنکه بقیه السیف سپاه قزلباش است که در آن جا توقف کرده اند. باید که جمعی رفته خبری از ایشان گرفته حقیقت حال را عرض نمایند. بعضی از نزدیکان گفتند که شکست در قزلباش به مرتبه ای راه یافته که توقف ایشان در این مکان از محالات است. غالباً که چهارپایان مردم آن لشکر است که در آن جا ایستاده است. عبیدخان این سخن را قبول نکرده گفت سیاهی سپاه است نه از چارپای. لاجرم چند نفر از سپاهی به تحقیق آن سیاهی در حرکت آمدند. آن سیاهی در جنبش آمده<sup>۱</sup> مردمانی که به تحقیق رفته بودند دانستند که آن لشکر است. فی الفور مراجعت کردند و حقیقت حال معروض گردانیدند. در آن وقت قورچیان شاملو و ذوالقدر و سایر عساکر ظفر مآثر به جنگ رسیدند. عبیدخان با اندوه فراوان روی ادبار به وادی فرار آورده یکی از قورچیان شاهی بدان سالک طریق تباهی رسیده شمشیری<sup>۲</sup> بر پشت او زده از غایت حقارت جثه که او را بود از وی در گذشت. عبیدخان از ضربت آن جوان بی خود شده یکی از نزدیکان<sup>۳</sup> جلو او را گرفته و دیگری از عقب اسب او را می راند. در آن حال، قورچی دیگر خود را به وی رسانیده خواست که مهم آن ناتمام را به اتمام رساند. اما طبل خواجه

۱ - س ندارد - م : آن سیاهی در حرکت آمده .

۲ - ن : شمشیری :

۳ - م : از بکان .



امیر آخور به زخم تیر آن فورچی را [ از آن داعیه ]<sup>۱</sup> بگردانید. عبیدخان و کوچم خان به مشقت بسیار از آن ورطه به در رفتند. لشکر دشمن به آن کثرت که در مقابل هر نفری بیست نفر بودند پشت هزیمت نمودند و مضمون این یکن منکم عشرون صابرون یغلبون مأتین<sup>۲</sup> به ابلغ و جهی به ظهور آمد.

## نظم

شکست آن جهانجوی نصرت پناه چنان لشکری را به اندک سپاه  
چون به نیروی اقبال فرخنده فال رایت شوکت اقتدار ازبکان بد کردار که  
به اوج تکبر و استکبار افراشته بودند نگوینار شد، شاه دین پناه با قورچیان  
رزمخواه از کمیت فلك مسیر فرود آمده به بستر استراحت تکیه زدند

## نظم

شب تیره کاین شاه گردون غلام به زیر آمد از ابلق تیز کام  
فرود آمد از اسب شاه جهان مسیحا به زیر آمد از آسمان  
ز انجم فلك مشعل افروز شد شب تیره روشنتر از روز شد  
غازیان تند خوی و دلاوران جنگجوی او را احاطه کردند. در آن وقت  
جانی بیک سلطان، با بسیاری از ازبکان، که از پی کسب و قتل قزلباش رفته بودند  
آمده در جنب اردوی نصرت شعار فرود آمدند، اعتقادشان آن که اردوی عبید-  
خان است و شاه و سپاه از رزمگاه به در رفته اند و شاه دین پناه و سرداران دولتخواه  
دیدند که لشکر عظیم بی خوف و بیم در حوالی ایشان فرود آمدند. غازیان عظام  
عازم تحقیق شدند. غازیان جرار دونفر از ازبکان نابکار را گرفته نزد شاه دین پناه  
آوردند. اسیران حقیقت حال را تقریر کردند. خسرو گردون غلام بر کمیت

۱ - س ندارد

۲ - سوره الانفال ۶۵

خوشخرام سوار شده بر سر ایشان روان گشت . چوهه سلطان از کمال ناعدی زانورده گفت چندان توقف باید نمود که غازیانی که فرار کرده اند به ماملحق شوند . نقد این گفتار در محک رای اصابت شعار آن حضرت تمام عیار ننموده روان گشت . چون بر جانی بیک سلطان ظاهر شد که لشکر عبید خان شکست یافته است ، از روی اضطرار فرار نمود . جنودانجم عدد ملایک مدد ایشان را تکامیشی کرده جمع کثیری به قتل آوردند . از بکان از غایت اضطرار اسبها را پی کرده بر شترها سوار شده فرار نمودند ،

## بیت

از حسد فتح تو خصم تو پی کرده است

همچو جیحی کز خدوک چرخه مادر شکست

از نوادر اتفاقات آن که عبید خان چهل نفر از علمای ماوراء النهر همراه آورده بود که در روز جنگ دعا کنند که به واسطه دعای ایشان بر سپاه قزلباش غالب آید . مجموع ایشان در این جنگ به قتل آمدند .

شاه دشمن سوز چند روز در آنجا توقف نمود و قورچیان رزم آزمای که از چشمه تیغ آبدار نهال فتح و فیروزی را سر سبز و سیراب گردانیده به عنایت آن حضرت سر افراز گشته به انواع عطایا اختصاص یافتند و قلاده حکومت هرات را به دستور سابق به گردن حسین خان انداخت . زیرا که در آن معرکه کارهای مردانه از او صادر شده بود . بعد از آن ، علم مراجعت به صوب عراق بر افراخت . زیرا که ذوالفقار در بغداد یاغی شده بود . بعد از آن به نیشابور آمده در آن مقام



چند روز توقف نمودند و دبیر روشن ضمیر اخبار فتح و نصرت و آثار ظفر و فقر دولت که حضرت آفرید کار میسر گردانیده بود به حسن عبارت و لطف استعارت در سلك تحریر و عقد تحریر انتظام داد و مبشران همایون در اطراف ربع مسکون دایر و سایر شدند .

### گفتار در گرفتن عبید خان مشهد مقدس رضویه را

چون شاه دین پناه مراجعت نمود ، بعد از چند ماه <sup>۱</sup> ، عبید خان سونجک - نجل سلطان و عبدالعزیز سلطان را ، با شش هزار سوار ازبک ، به طرف مشهد مقدسه رضویه فرستاد . در آن زمان احمد سلطان افشار و یعقوب سلطان قاجار و آغز - وار خان شاملو [ و پیر قلی سلطان شاملو <sup>۲</sup> ] ، با سه چهار هزار سوار از غازیان نامدار ، در آن دیار بودند . از شهر بیرون رفته با ازبکانی که با خیال قتال آمده بودند دست در کمر زده ایشان را تا نزدیک طرق دوآیندند و چند سوار از آن گروه اشرار از مر کب حیات پیاده ساخته رؤس نامبارک ایشان را به شهر آوردند . بر این قیاس ، قرب دو ماه میان آن دو [ سپاه <sup>۳</sup> ] کینه خواه نائره جنگ و حرب و غبار طعن و ضرب در هیجان <sup>۴</sup> بود . امرای عالی شان در محافظت آن بلده جنت نشان به قدر امکان سعی نمودند .

در آن اثنا ، شبی عبید خان ، با جمعی از ازبکان ، به حوالی شهر آمده صدای کره نای او غازیان را پریشان گردانید . زیرا که . باروی مشهد تمام نشده بود .

۱ - بعد از چند گاه

۲ - م س ندارد

۳ - س ندارد .

۴ - س پیچان

تفنگچیان در آن شب ترسان و هراسان نزد امرا آمدند و گفتند که عبید خان با سپاه سنگین از روی خشم و کین رسید. به مجرد کوچ بند، با لشکری زیاده از چون و چند، مقاومت نمی توان کرد. روز دیگر، عساکر از بک جنک انداختند و غازیان نیز دست به تیر و کمان برده به زخم تیر دلدوز و پیکان خدنگ سینه سوز مخالفان بدر روز را مجروح و بی روح گردانیدند. اما لشکر بهرام قهر ماوراء - النهر کوچه بندها را گرفته عساکر خراسان [از این جنک]<sup>۱</sup> خائف و هراسان شدند و دیگر مصالحت جنک ندیدند. اول شب رو به هزیمت نهادند. عبید خان جمعی از بکان را از عقب غازیان روان گردانید. اما به امرا نرسیدند. بعضی از قزلباشان گرفته مراجعت نمودند.

عبید خان با سپاه فراوان به شهر درآمد و به قرب سیصد کس از غازیان شهید کرد. یکی از ملازمان خود را در آن جا گذاشته روانه هرات گردید. حسین خان و زمره ای از سرداران کار دیده که به قلت ذخیره مطلع گشتند چاره کار در مصالحه دیدند. به استصواب خواه اسحق سیاوشانی مصالحه بدین نوع مقرر شد که عبید خان چند کوچ پس نشیند تا غازیان با عیال و اطفال و احمال و اطفال از شهر بیرون رفته خود را به مأمنی رسانند و از بکان را نگذارد که از عقب ایشان ایلغار نمایند. بعد از تأکید عهد و پیمان، عبید خان چند کوچ پس نشسته حسین خان و تمامی غازیان و شیعیان از هرات بیرون آمده به جانب سیستان روانه شدند. چون به قرب ولایت مذکور رسیدند، ملک سلطان محمود پیشکش فراوان نزد خان روان گردانید. در آن اثنا، به مسامح خان رسید که رعایای [بست و زره]<sup>۲</sup> باغی گشته اند. مع ذلک به قطع طریق اقدام می نمایند. حسین خان و سایر شاملوویان بر سر ایشان رفته بعد از ستیز و آویز جنود ظفر اثر بر آن قوم بداختر و دزدان کریه منظر غالب

۱ - س ندارد.

۲ - تصحیح قیاسی. نسخ من جمله نسخه چاپی: بست و زره.



آمدند و اموال ایشان را تالان نمودند .

در آن اوان معلوم شد که در ولایت کیج<sup>۱</sup> و مکران اموال بسیار هست و ملک دینار حاکم آن دیار به غایت مفلوک و پریشان است . غازیان آن ولایت را نیز تاختند و اموال فراوان گرفته روانه شیراز شدند .

### گفتار در گرفتن عبید خان هرات را

بعد از کوچ کردن غازیان از هرات ، عبیدخان باجیش فراوان به شهر در- آمده در مسند سلطنت متمکن گردید . اشرار از بکیه و خوارج سمرقندیه دست ظلم و ستم به ترك و تاجیک و دور و نزدیک دراز کردند و اموری که در آن ایام از آن قوم ناتمام به وقوع انجامید آن بود که با کسی از مردم هرات که اندک جهاتی گمان می بردند دست در دامن وی می زدند و به نزد قاضی می بردند و می گفتند که این مرد ، در زمان قزلباش ، لعن صحابه کرده است و آن بدبخت بی آن که تحقیق احوال نماید ، به هجر<sup>۲</sup> دشنیدن صیغه شهادت از آن دو کذاب بی سعادت ، حکم به قتل می کرد . محتسبان اورا ناحق کشان کشان [ به چار سوق ]<sup>۲</sup> هرات می بردند و به سان دزدان به قتل در می آوردند . بسا مردم سنتی مذهب متعصب که به سبب مال او را شیعه گفتند ، در آن زمان کشته گردید و بسا شیعیان محتاج و موالیان بی تاج که بنا بر- عدم تعول سالم ماندند و از جمله مقتولان مظلوم و کشتگان معلوم مولانا هلالی است که عن قریب احوال او معلوم خواهد گشت .

۱ - س : کیج .

۲ - س ندارد .

## گفتار در لشکر کشیدن شاه دین پناه به جانب بغداد

## و کشته شدن ذوالفقار

در این سال ، شاه دین پناه بالشکر نامحدود و سپاه نامعدود که مهندس عقل از شمار آن عاجز آید و مستوفی فهم از حساب آن حیران گردد متوجه بغداد گردید و از بیلاق جربادقان عبور کرده به جانب بغداد نهضت نمود . و در هر منزل فوجی سپاه بحر جوش و رعد خروش به ملازمت می رسیدند و شرایط نیاز و نیاز به تقدیم می رسانیدند .

در آن اوان ، آفتاب عالمتاب سایه بر برج سرطان انداخته بود و از شدت حرارت بسیط زمان بساط آتشین می نمود . یاقوت در رحم کان از حرارت هوا می گذاخت و سنگ ریزه را در قعر آب [ تابش ]<sup>۱</sup> خورشید لعل مذاب می ساخت .

## نظم

چنان آفتاب آتش افروختی	ز تابش زبان در دهان سوختی
چرنده در آن سوزناک آفتاب	همی گشت با روغن خود کباب
سمندر کاز او آتش افروختی	اگر سوی آب آمدی سوختی

و چون شاه عالی تبار به تأیید پروردگار در حوالی بغداد نزول [ اجلال ]<sup>۲</sup> کرد ، عساکر گردون مآثر کرد حصار در آمدند . ذوالفقار به پستی مشتی بی اعتبار مغرور گشته کفران نعمت این خاندان ظاهر ساخته و خیال مجال و فکر جنگ و جدال با خود قرار داده هر روز سپاه دشمن سوز به مخالفان بدر روز محاربه می نمودند . بعد از چند روز ، علی بیك نبیره صوفی خلیل موصول و برادرش احمد بیك که ملازم ذوالفقار بودند ، در روز پنجشنبه سیوم شوال به یاری پروردگار ، بر سر

۱ - س : با آتش .

۲ - س ندارد .



آن نابکار رفته به ضرب شمشیر آبدار سر ذوالفقار را از بدن جدا کرده به پایهٔ سر بر  
 اعلیٰ آوردند و بغداد مفتوح گشته ملازمان ذوالفقار، از غایت اضطراب، خود را بر  
 دجله زده از ممر آب به آتش دوزخ پیوسته و بعضی اسیر سر پنجهٔ تقدیر گشتند.  
 شاه دین پناه علی بیگ را امارت داده جر بادقان را به تیول او مقرر کردانید و ایالت  
 بغداد بالقب خانی به محمد سلطان شرف الدین اوغلی مقرر شد و آن حضرت در کمال  
 عظمت به جانب شهر روان شده رایت نصرت شعار، در ضمان عنایت پروردگار، به  
 دارالخلافة بغداد در آمد. انوار معدلت شاهی بر اطراف آن ولایت نافت. آفتاب  
 عنایتش سایهٔ مرحمت بر مفارق رعیت آن مملکت انداخت و منادی کردند که هیچ  
 آفریده در شهر مزاحم و متعرض مسلمانان نشود. ایلچیان حکام اعراب به رسم تهنیت  
 فتح بغداد آمدند و تحفه‌های لایق و پیشکشهای موافق به عرض رسانیدند.  
 [شاه دین پناه، بعد از تسخیر عراق عرب، رایات آفتاب اشراق بر افراخته به طرف  
 عراق عجم نهضت نمود.]

### وقایع متنوعه

در این سال قشلاق همایون در قزوین واقع شد.

[هم در این سال، شاه دین پناه امیر نعمه الله حلّی را در منصب صدارت با امیر-  
 قوام الدین حسین شریک ساخت.]

### متوفیات

مولانا هلالی عمدهٔ شعرای زمان و زبدهٔ بلغای دوران بود. قصاید و غزلیات  
 و مثنوی را در کمال سلامت و بلاغت نظم می فرمود. در این سال، زمره‌ای از  
 اهل حسد فی جیده‌ها جبل من مسد<sup>۲</sup> به عبیدخان گفتند که مولانا رباعی در هجو

۱ - من ندارد. ولی در جزو وقایع متنوعه چنین آمده: هم در این سال شاه دین پناه

بعد از تسخیر عراق عرب رایات آفتاب اشراق به طرف عراق بر افراخت.

۲ - سورة اللهب ۵.

گفته که بیت آخرینش این است .

نظم

غارت کنی و مال مسلمان<sup>۱</sup> ببری      کافر باشم اگر مسلمان باشی  
و مع ذلک او را جهات بسیار است و ، به واسطه بسیاری جهات ، خان قبیح  
حرکات به حبس وی حکم کرد . پس از ایدای بسیار و آزار بیرون از شمار ، آن  
نادره روزگار را در چهار سوق هرات به قتل آوردند و با وجود آن که این ابیات  
در مدح عبیدخان گفته بود :

نظم

خرامان سینه روی زمین از بهر آن آمد  
که جان آهد در او یعنی عبیدالله خان آمد  
سمند تند زرین نعل او خورشید را ماند  
که از مشرق به مغرب رفت و یک شب در میان آمد  
قوی دستی که در میدان مردی پنجه رستم  
به پیش دست او فرسوده مشتی استخوان آمد  
خطا در شعر می باشد بکش خط بر خطای من  
که از سهو القلم افتاد یا سهو اللسان آمد

**گفتار در قضایائی که در صحنه دست و ثلاثین و نسما به واقع شده**

رفتن شاه دین پناه به جانب خراسان

در این سال ، عبیدخان علم عزیمت به جانب فراه<sup>۲</sup> برافروخت . احمد سلطان

۱ - ب ، ن : یتمان .

۲ - م : فرح - س : فره .



افشار، که از قبل شاه عالی تبار حاکم آن دیار بود، در قلعه متحصن شده عبیدخان قلعه را دایره وارد میان گرفت. بعد از چند روز معلوم کرد که گرفتن آن حصار از مردم افشار خالی از اشکالی نیست. طبل مراجعت کوفته به هرات آمد. بعد از چند روز که اوقات در آن جا گذارند، خبر توجه شاهی شیوع یافت. در بیست و یکم شهر ذی حجه سال مذکور هرات را گذشته به مرو گریخت و رسولان سخندان نزد سلاطین توران روان گردانید و ایشان را طلب نمود. خانان به تعجیل تمام در مرو به وی ملحق شدند. عبیدخان در باب دفع غازیان با ایشان مشورت نمود. ابوسعید خان که در آن اوان پادشاه جمیع ازبکان بود گفت که ما با قزلباش مقاومت نمی کنیم. تو با لشکری که داری با ایشان جنگ توانی کردن خوب. والا اولی آن که به ملک خود قناعت کنی. که در این اوقات هر چند با لشکر قزلباش معاربه کردیم، بجز خسران چیزی دیگر ندیدیم. عبیدخان چون از امداد ایشان مأیوس گشت، ایلچی که نزد شاه دین پناه فرستاده بود آمده خبر کثرت لشکر آورد. بنا بر آن، عبیدخان به طرف بخارا گریخت.

چون به سمع شاه دین پناه رسید که بار دیگر عبیدخان به اشتعال نائره عصیان پرداخته به خراسان آمده و شهر هرات را گرفته است، عزم پورش خراسان را جزم کرده ظلال التفات به احوال سپاه ظفر مال انداخته و امرا و مقربان و سایر جوانان را به اسب و زره و جوشن و بکتر نواخته در ساعت مسعود و زمان محمود<sup>۱</sup> به جانب خراسان روان گردید.

#### نظم

بجنبید با لشکر بی قیاس  
قیامت بود چون روان گشت کوه  
زمین آسمانی پر از ماه بود

به فرخترین ساعتی جم اساس  
به رفتن چو کوه قیامت شکوه  
ز نعل ستوران که در راه بود



هر روز حکام و سرداران به اردوی همایون می پیوستند و نوازش می یافتند . چون موضع [ ۱ ] پادشاه ربع مسکون غیرت افزای آسمان و زمین کشت ، ایلیچیان عبیدخان و سایر سلطانان به آستان اقبال آشیان رسیدند . به وسیله امرای بهارگاه سپهر اشتباه درآمدند و پیغامی که آورده بودند به موقف عرض رسانیدند .

### سواد کتابت این است ؟

« نامه نامی و صحیفه گرامی که از جانب سلطنت و نصفت ایاب حشمت قباب ایالت انتساب جلالت اکتساب معانی نصاب طهماسب میرزا شرف ورود یافته بود ، در زمان خوب و ساعات مرغوب رسید و سخنانی که به دفعات تقریر کرده بودند مسموع گردید . آنچه در باب خرابی خراسان ، از توجه جنود طرفین ، نوشته بودند بیان واقع است . غرض ما آن است که دین و ملت و مذهب که از زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین و امامان متقین الی غایت در عالم و عالمیان انتظام یافته تغییر نپذیرد و اگر به مقتضای فساد و زمان خلل و فتوری در ملت نبوت واقع شود ، حسب الامکان در دفع و رفع آن کوشیدن بر ما لازم است و از محلی که حضرت خاقان شهید<sup>۲</sup> انا لله برهانه شربت شهادت از جام غزا چشیدند ، مردم خراسان در دست اهل بدعت و ضلال گرفتار شده خواه به طوع و خواه به کره تابع تشیع و رفض شده اند و این صفت طینت و طبیعت آن مردم شده است . به جهت آن ، در قید جنود سعود اسلام آن چنان که

۱ - چنین است در همه نسخ که کلماتی نانوشته مانده است .

۲ - ن : سوادش این است - سواد مکتوب در نسخه م نیامده است .

۳ - مقصود محمد شیک خان ازبک است که در سال ۹۱۶ در جنگ با شاه اسمعیل



می باید در نمی آیند و همراهی نمی کنند . بدان سبب روی در خرابی دارند و آن کسانی که از روی صداقت [ رجوع<sup>۱</sup> به ] لشکر اسلام کرده همراهی دین می کنند معلوم کرده باشند که چه نوع التفاتها درباره ایشان به ظهور رسیده و آنها که نفاق می ورزند و کردن از اطاعت اسلام می پیچند ، تفرقه ای که بدیشان عاید می شود ظلم نخواهد بود . چنان که گفته :

## بیت

[ظلمهائی]<sup>۲</sup> که به عالم پیدا است همه عدل است ولی ظلم نماست  
و گرنه هرگز در نیست و فعل غیر از رفاهیت اهل اسلام و عدالت  
و آبادانی ملک چیزی دیگر نیست و نخواهد بود و به مقتضای انما  
الأعمال بالنیات امید داریم که موافق نیست خود در جده یابیم .  
دیگر نوشته بودند که در سال گذشته با وجود آن که آن نوع  
تنبیه<sup>۳</sup> واقع شده بود ، باز آرزوی سلطنت خراسان کرده اند . خود  
معلوم دارند که شوکت لشکر اسلام چه نوع استیلائی بر سپاه ایشان  
برده بود . چنان که فردوسی گفته .

## بیت

ز سم ستوران در آن پهن دست زمین شد شش و آسمان گشت هشت  
از غلبات کردو غبار طرفین ، بعد از انفرار لشکریان ، غازیان  
اسلام این فرصت غنیمت دانسته در اخذ اموال و اسباب ایشان پرداخته

۱ - الف : بر جوع لشکر . . . - س : بر جوع لشکر . . . همراهی - متن تصحیح

قیاسی است .

۲ - س : ظلماتی .

۳ - الف : بلیه .

از آن غافل بوده که [جمعی] در میان کرد مخفی مانده اند. به حسب تقدیر این نوع صورتی دست داد. در عالم سپاهیگری این کیفیت‌ها عیب نمی‌باشد.

### نظم

مباش غره که دارم عصای عقل به دست

که دست فتنه دراز است و چوب را دوسراست

در غزوهٔ احد که يك دندان مبارك حضرت رسول ﷺ شهید شد، بعد از آن چند فتح و نصرت نصیب اهل اسلام گشت. اگر امتنان آن حضرت را هم بدان حضرت موافقت شود، بعد از آن فتحها و نصرتها دست دهد، عیبی نباشد. ملاحان بحار اسلام جهت آن کشتی شوق را در بحر عمیق غزا<sup>۲</sup> انداخته‌اند که تا صدف صدف را به دست آورده لؤلؤ شاهوار به کف نیارند آرام نگیرند و بدین قدر ضرر و نقصان ظاهری پای‌همت از معارك مردانگی و جرات پس نخواهند کشید،

### شعر

تا آن دریگانه نیفتد به دام ما      ما پای خود ز ساحل دریای نمی کشیم  
اگر در آن نوبت جهت سپه و لشکر این قضیه واقع شد، از عنایت سبحانی امیدی دارم که در این دفعه تلافی گذشته‌ها شده مقصود به حصول پیوندد. چنانچه گفته‌اند:

۱ - س ندارد.

۲ - س: قضا.

۳ - چنین است در کلیهٔ نسخ: ما بار خود به - متن تصحیح قیاسی است.



## نظم

یوسف کمگشته باز آید به کنعان غم مخور  
 کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور  
 دور کردن گر دو روزی بر مراد مانگشت  
 دایما یکسان نماید حال دوران غم مخور  
 هان مشو نو مید چون واقف نه‌ای ز اسرار غیب  
 باشد اندر پرده بازیه‌های پنهان مخور  
 حضرت حق سبحانه و تعالی در حق اهل اسلام این نوع تمبیها  
 بسیار کرده است .  
 دیگر از ابیات ما نوشته‌اند :

## شعر

هری را بگیرم به لطف اله      دهم<sup>۱</sup> شام و تبریز را با سپاه  
 به مضمون الفال علی ماجری نیت و فکر و اندیشهٔ ماهمیشه به  
 مضمون این کلام است الأمور مرهونه باوقاتها . چون عنایت کریم  
 ازلی و حکیم لم یزلی همراه لشکر اسلام است بالاتر از آن هم توقع داریم .  
 بیت دیگر را نوشته بودند که :

## نظم

منم شیر شیران مرد آزمای  
 که از ضرب شیران نجنبم ز جای  
 یعنی با وجود حصول دارالسلطنهٔ هرات گذاشتن و به جانب مرو  
 شتافتن خلاف مضمون این بیت است . اگر صاحب وقوف نیستند از

مردمی که می‌دانند بپرسند که در محلی که کفار غلبه کردند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مکه به چه طریق هجرت کردند و مهاجران انصار می‌گویند در آن زمان ظهور کردند. از برای مصلحت مؤمنین در فاهیت اهل یقین و جمعیت لشکر دین در هرات بودن صلاح نبود. جهت آن در تغییر مکان کوشید. چنان که گفته‌اند:

## نظم

ناگاه عاقلی ز قضا از بلا گریخت زد طعنه جاهلی که فلان از قضا گریخت  
گر نیست از سبب به سبب التجاروا خیر البشر زمکه به یثرب چرا گریخت  
و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در کلام در بار خود این بیت می‌فرماید:

## شعر

ای یومی من الموت افر<sup>۱</sup> یوم لم یقدر او یوم قدر  
با وجود این معنی در غزوه احد تغییر مکان کردند. لله الحمد که  
این هجرت به آن طریق سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله واقع شده. در این  
امر هر کس که به ما طعن می‌کند، طعن او بر رسول عاید می‌شود. پس  
مطمعون داشتن این امر از کمال جهل است.  
دیگر مذکور بود که دورمش یکی از امرای ما بود. در هرات  
آن چنان معاش کرده بود که مردم زمان پادشاه مرحوم [سلطان]<sup>۲</sup>  
حسین میرزا را فراموش کرده بودند. آیا در زمان پادشاه مذکور  
مدارس و خوانق بدین رسوایی بوده که مساجد و معابد را طویل‌اسبان  
و خران کرده بلکه مبرز ساخته بودند و همه کاشیهای زرنگار را